

ایران مدرن

• محرم خلیفانی
کارشناسی ارشد رشته تاریخ

تاریخ ایران مدرن

معرفی نویسنده و آثار او

یرواند آبراهامیان در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در تهران به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۰ روانه‌ی انگلستان شد. وی در سال ۱۳۴۲ از دانشگاه آکسفورد کارشناسی ارشد گرفت و در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه کلمبیا موفق به اخذ درجه‌ی دکترا شد. آبراهامیان در دانشگاه‌های پرنستون و آکسفورد به تدریس تاریخ ایران پرداخت. وی هم‌اکنون استاد تاریخ عمومی به ویژه تاریخ اروپای جدید و جهان سوم در کالج باروک دانشگاه شهر نیویورک است.^۱

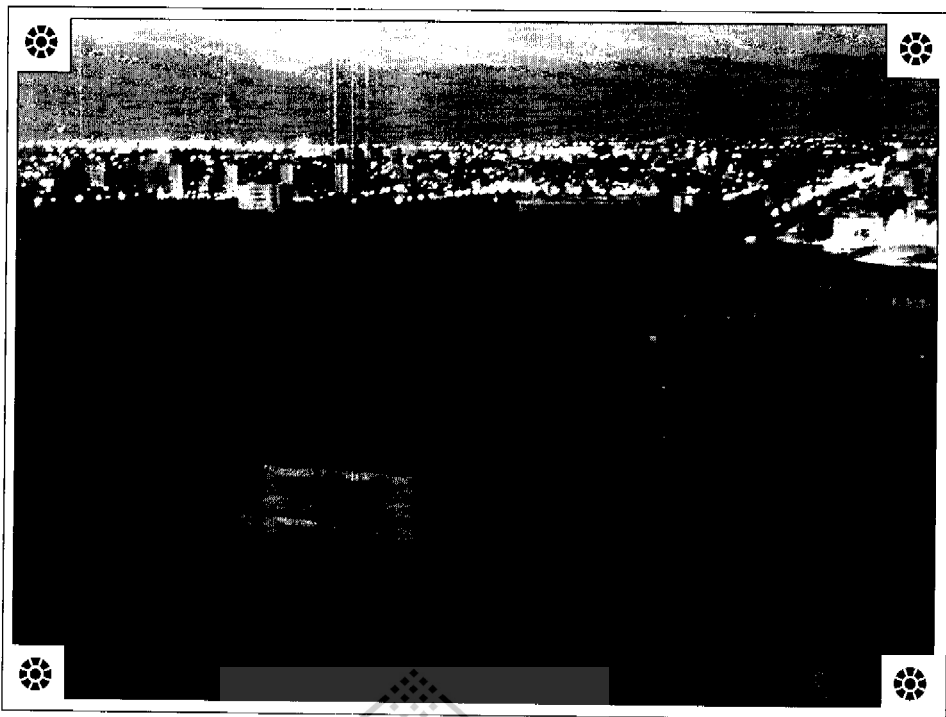
آبراهامیان کتب و مقالات متعددی را به رشته تحریر درآورده است. آثاری که به فارس ترجمه شده‌اند عبارتند از: ۱- ایران بین دو انقلاب (مهمترین اثر وی) ۲- مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران ۳- مصدق و کودتای ۲۸ مرداد. از آثاری که بدان اشاره شد و نیز دیگر مقالات وی مستفاد می‌گردد که مهم‌ترین دغدغه فکری و پژوهشی آبراهامیان تاریخ ایران به خصوص تاریخ ایران معاصر است.

روش کار

آبراهامیان از جمله پژوهشگرانی است که توانسته است در آثار خود از شیوه‌های مرسوم تاریخ‌نگاری روایی فاصله گرفته و با اتخاذ شیوه‌ی تاریخ تحلیلی به بررسی تاریخ معاصر ایران بپردازد. به همین خاطر و نیز به دلیل روشن مند بودن بررسی‌های وی معرفی آثارش از اهمیت خاصی برخوردار بوده و می‌تواند کمک شایانی به بسط شیوه‌های نوین تاریخ‌نگاری در ایران بکند.

آبراهامیان در تاریخ‌نگاری خود توجه و تأکید ویژه‌ای به مبانی اجتماعی تحولات سیاسی دارد و تلاش می‌کند در بیان تحولات تاریخی ایران معاصر، موضوع مبارزات اجتماعی و تأثیر آن بر شکل‌گیری برخوردهای سیاسی را روشن سازد. آبراهامیان در اتخاذ چنین شیوه‌ای از روش تاریخ‌نگاری ای.پی. تامپسون (۱۹۹۳-۱۹۲۴) مورخ انگلیسی متأثر است. تامپسون با تحقیق و تحلیل تاریخ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی طبقات فرود است بریتانیا در سده‌های اخیر و فاصله گرفتن از رویکرد قالبی مورخان مارکسیست مکتب تاریخ‌نگاری جدیدی را به وجود آورد. تبیین تحولات اجتماعی از پایین به بالا به صورت توجه به مبانی اجتماعی و دگرگونی ایجاد شده، از ویژگی‌های مهم تاریخ‌نگاری آبراهامیان است.^۲ به اعتقاد آبراهامیان پژوهشگران انگشت‌شماری به بررسی شالوده‌های اجتماعی سیاست در ایران پرداخته‌اند. ایران‌شناسان پیشین به بررسی‌های گسترده تاریخی اغلب با تأکید بر تاثیر جریان‌های بین‌المللی بر مسائل داخلی تمایل داشتند.

- تاریخ ایران
- نویسنده: یرواند آبراهامیان
- مترجم: ابراهیم فتاحی
- تهران، نشرنی، چاپ اول، ۱۳۸۹، تعداد صفحات: ۳۵۲



معرفی کتاب

دوره‌ی مورد بررسی در کتاب تاریخ ایران مدرن، دوره‌ی یک صد ساله قرن بیستم یعنی از شکل‌گیری انقلاب مشروطه در اواخر دهه‌ی ۱۸۹۰/۱۲۷۰ تا دوره‌ی تثبیت جمهوری اسلامی ایران در اوایل دهه ۱۳۸۰/۲۰۰۰ است. (ص ۱۴-۱۳) و به شرح دگرگونی‌های اثرگذاری که در این مدت در ایران به وقوع پیوسته است، می‌پردازد. از آن جا که به نظر نویسنده، موتور اصلی این دگرگونی‌ها دولت مرکزی بوده است، تمرکز کتاب نیز بر دولت و نحوه‌ی شکل‌گیری و گسترش آن و همچنین تأثیرات عمیقی که این گسترش نه تنها بر سازمان سیاسی و اقتصادی بلکه بر محیط، فرهنگ و از همه مهمتر گستره اجتماعی بر جای نهاده، می‌باشد. (ص ۱۵) ابراهامیان ضمن پرداختن به نقش دولت به عنوان آغازگر و پیش‌برنده دگرگونی‌های اساسی در ایران، سعی دارد از فروافتادن به ورطه‌ی رانکه-هگلی در مورد بزرگ‌نمایی نقش نهاد دولت پرهیز کند. (ص ۱۶) وی توضیح می‌دهد که چگونه ایران از قرن نوزدهم به شرایط کنونی رسیده است. از یک سو چگونگی شکل‌گیری دولت مرکزی و فشارهای آن بر جامعه را بیان می‌کند و از سوی دیگر چگونگی تأثیر فشارهای اجتماعی بر تحول دولت به ویژه طی دو انقلاب اساسی را توضیح می‌دهد. دولتی که از یک سو قدرت فزاینده‌ای در برابر جامعه کسب کرده و از طرف دیگر به واسطه جناح‌های مختلف سیاسی که هریک در پیوند با گروه‌های متنوع اجتماعی هستند از یکپارچگی مطلق خارج شده است. (ص ۲۳) کتاب تاریخ ایران مدرن چگونگی جایگزین شدن حاکمیتی پاتریمونیال با دولتی بوروکراتیک را، الگویی که در آن مرکز پیرامون را تحت سلطه خود در می‌آورد، شرح می‌دهد و به معنای دیدگاه تونیس تبیین‌کننده از اجتماع (گمینشافت) به جامعه (گزلشافت) می‌باشد و «به معنای فوکویی کلمه، کتاب به این مقوله می‌پردازد که چگونه عرضه‌ی گفتمان‌های جدید موجب تنش بین قدیم و جدید شده و در نتیجه به‌طور مؤثری تشیع و ایرانی‌گری را متحول کرده است.» (ص ۲۴)

کتاب تاریخ ایران مدرن دارای یک مقدمه و شش فصل می‌باشد.

معاصران نیز به حوزه‌های معینی از نظام سیاسی یا اجتماعی اهمیت می‌دهند. بیشتر آن‌ها هم سیاست و همه جامعه ایران معاصر را تجزیه و تحلیل می‌کنند و تنها شمار اندکی به مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران امروز می‌پردازد.^۲ هدف اصلی ابراهامیان در آثار خود به خصوص در کتاب ایران بین دو انقلاب، تحلیل بنیان‌های اجتماعی سیاست در ایران از طریق بررسی کشمکش‌های طبقاتی و قومی، ارتباط میان نوسازی اجتماعی اقتصادی و توسعه سیاسی، پیدایش طبقه نوین و افول گروه‌های قدیمی و ترکیب اجتماعی احزاب عمده سیاسی و دیدگاه ایدئولوژیکی آن‌ها است. فرض اساسی وی در بررسی‌هایش این رهیافت نئومارکسیستی ایی، پی‌تامپسون است که برخلاف مارکسیست‌های ارتدکس طبقه را نباید بر حسب رابطه‌اش با شیوه‌ی تولید، بلکه باید در بستر تاریخی و تعارض اجتماعی آن با دیگر طبقات موجود درک کرد.^۳

نقطه عزیمت ابراهامیان در بررسی‌هایش جامعه‌شناسی سیاسی است و می‌خواهد با تحلیل تأثیرات متقابل سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی سیاست ایران معاصر را بررسی کند. «موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی بررسی رابطه‌ی میان دولت و ساختار قدرت سیاسی از یک سو و جامعه یا نیروها و گروه‌های اجتماعی از سوی دیگر است. در هر جامعه‌ای دولت در درون شبکه پیچیده‌ای از علایق و منافع اجتماعی و اقتصادی قرارداد و در حقیقت خود حاصل صورت‌بندی خاصی از روابط میان آن‌هاست. جامعه و نیروهای اجتماعی به عنوان بستر و زمینه عمل دولت، ماهیت آن را تعیین می‌کنند.»^۴

بنابراین دولت به عنوان مهم‌ترین نهاد سیاسی از نظر اجتماعی معلق در هوا نیست بلکه در متن شبکه پیچیده‌ای از منافع و علایق اجتماعی قرارداد و نمی‌توان بدون شناخت این منافع و علایق سرشت آن را به درستی فهم کرد. دولت گرچه عالیترین مظهر قدرت سیاسی است لیکن خود فارغ از سلطه نیروهای اجتماعی نیست. دولت هم عرصه کشمکش نیروهای اجتماعی و هم مظهر سلطه بخشی از آن‌ها بر بخش‌های دیگر است.^۵

**تبیین تحولات اجتماعی از پایین به بالا
به صورت توجه به مبانی اجتماعی و
دگرگونی ایجاد شده، از ویژگی‌های مهم
تاریخ‌نگاری آبراهامیان است**

ایران مدرن

به عقیده نویسنده، انقلاب مشروطه همانند بسیاری از انقلاب‌ها با انتظارات بزرگ آغاز شد؛ اما فرجام آن غرق شدن در دریای ژرف یأس و ناامیدی بود. آبراهامیان معتقد به یک نکته‌ی پارادوکسیکال در انقلاب مشروطه است. و آن این که آنچه موجب پیروزی و شکست انقلاب شد، یک پدیده بود. یعنی فقدان یک دولت مرکزی کارآمد و پایدار. «انقلاب در آغاز تا حد زیادی موفق شد زیرا حکومت سازوکار لازم برای سرکوب مخالفان را نداشت و به طریق اولی، در نهایت شکست خورد. زیرا سازوکاری برای تحکیم قدرت انقلابیون وجود نداشت.» (ص ۷۴)

فصل سوم: سیاست مشیت آهنین رضاشاه: آبراهامیان می‌نویسد رضاشاه حکومت خود را بر دو ستون اساسی بنا نهاد: ارتش و بوروکراسی. در دوران حکومت وی ارتش ده برابر و بوروکراسی هفده برابر رشد کرد. (ص ۱۳۰)

نیروی نظامی مهم‌ترین ستون حکومت وی بود و رضاشاه گسترش این بخش را بلافاصله پس از کودتای ۱۲۹۹ آغاز کرد و طی مدت دو سال پنج لشکر متشکل از سی هزار نفر تشکیل داد. تصویب قانون نظام وظیفه اجباری در سال ۱۳۰۴ مقدمات رشد و گسترش روزافزون نیروهای نظامی را فراهم کرد؛ به طوری که تا سال ۱۳۲۰ ارتش دارای هجده لشکر متشکل از ۱۲۷ هزار نیرو شد. (ص ۴-۱۳۳) آبراهامیان حکومت رضاشاه را نوعی پادشاهی نظامی می‌داند. (ص ۱۳۸) پایه دوم حکومت رضاشاه بوروکراسی بود. دولت مرکزی در سال ۱۳۰۰ عبارت بود از مجموعه بی‌نظمی از مستوفیان تقریباً خودمختار، منشی‌ها و صاحب‌منصبان. اما این مجموعه تا سال ۱۳۲۰ میل به هفده وزارتخانه با نود هزار کارمند حقوق‌بگیر شد. (ص ۱۳۰) آبراهامیان می‌نویسد رضاشاه به تکیه‌گاه‌های دوگانه‌ی خودی شبکه گسترده مالی هم افزود. در دوران حکومتش آن قدر زمین تصاحب کرد، که به ثروتمندترین فرد ایران تبدیل شد. (ص ۱۳۹)

سلطه مطلق وی بر نظام سیاسی، از طریق تبدیل مجلس به یک مجلس کاملاً فرمایشی و فرمان‌بردار صورت پذیرفت. رضاشاه ورود نمایندگان به مجلس را تحت نظارت خود درآورد و شخصاً نتایج انتخابات را از مجلس پنجم (۱۳۰۵) تا مجلس سیزدهم در سال ۱۳۱۹ تعیین می‌کرد. (ص ۲-۱۴۱) بنابراین مجلس از نقش تعیین‌کننده‌اش محروم و به جامعه‌ای تزیینی برای پوشاندن عریانی حاکمیت نظامی تبدیل شد. (ص ۱۴۵)

فصل چهارم: فترت ناسیونالیستی: آبراهامیان معتقد است حمله متفقین در شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران، که منجر به سقوط رضاشاه شد، دوره‌ی فترتی را به‌وجود آورد که سیزده سال یعنی تا مرداد ماه ۱۳۳۲ به درازا کشید و طی این سیزده سال قدرت در کانون معینی متمرکز نبود، بلکه بین دربار، کابینه، مجلس و توده‌های شهری که ابتدا در قالب جنبشی سوسیالیستی و سپس ناسیونالیستی سازمان‌دهی شده بودند، دست به دست می‌شد. در این مبارزه قدرت مرکز نقل

فصل اول: «شاهان مستبد»: دولت و جامعه در دوره‌ی قاجار: در این فصل نویسنده به تبیین ساختار قدرت و جامعه‌ی ایران در دوره‌ی قاجار پرداخته است. به نظر وی با این که اروپاییان سده‌ی نوزدهم به شاهان قاجار به عنوان نمونه کاملی از «مستبد شرقی» می‌نگریستند، ولی اقتدار آن‌ها امری ظاهری بود. گرچه در سخن شاه مدعی انحصار بر ابزارهای اعمال زور، دیوانی، مالیه و قضایی بود و کلام او قانون تلقی می‌شد. عزل و نصب مقامات اعم از وزرای دربار، حاکمان ولایات، رؤسای قبایل، هم‌چنین واگذاری یا بازپس‌گیری سمت‌ها، امتیازات و القاب ویژه در اختیار وی بوده و شاه تمام کشور را ملک شخصی خود می‌دانست. اما در عمل این قدرت به دلیل فقدان یک نظام دیوان‌سالاری دولتی و یک ارتش ثابت، سخت محدود بوده و قدرت واقعی شاه از پایتخت فراتر نمی‌رفت و اقتدار وی بدون حمایت اعیان و منتقدان محلی عملاً نفوذ چندانی نداشت. (ص ۲۸-۲۷) بنابراین قاجارها با آلت دست قراردادن تقسیم‌بندی‌های اجتماعی به ویژه تفاوت‌های فرقه‌ای، منطقه‌ای، نژادی، ایلی و طایفه‌ای به ایران حکومت می‌کردند تا به واسطه نهادهای بوروکراتیک، حکومت قاجار به جای هدایت و نفوذ در جامعه بر فراز آن معلق بود. (ص ۷۱)

فصل دوم: رفرم، انقلاب و جنگ بزرگ: آبراهامیان در این فصل به بررسی انقلاب مشروطه و سرانجام آن می‌پردازد. به عقیده‌ی وی ریشه‌های انقلاب مشروطه را باید در سده‌ی نوزدهم یعنی از هنگام نفوذ تدریجی غرب در کشور ایران جستجو کرد. چون نفوذ غرب به دو طریق پیوندهای ضعیف حکومت قاجار با جامعه را گسست، از یک سو موجب نگرانی مشترک بسیاری از بازاربان شهرنشین و نخچیان مذهبی شد و آنان را که تا آن زمان پراکنده بودند در قالب یک طبقه متوسط سنتی به هم نزدیک کرد. (ص ۷۴)

از سوی دیگر ارتباط با غرب از طریق آموزش‌های مدرن طبقه متوسط جدیدی را به نام منورالفکر به وجود آورد. (ص ۷۵) درست است که از نظر نویسنده علل دراز مدت انقلاب مشروطه در سده‌ی نوزدهم ریشه داشت؛ اما وی دلایل کوتاه‌مدت آن را در سال‌های ۸۴-۱۲۸۳ به واسطه‌ی بحران اقتصادی ناشی از ورشکستگی دولت و تورم به شدت فزاینده می‌داند. (ص ۸۴) به خاطر بدی محصول و شیوع وبا و نیز کاهش ناگهانی در تجارت شمال به دلیل جنگ ۱۹۰۵ ژاپن و روسیه و آشوب‌های داخلی روسیه، کشور دچار تورمی حاد و بی‌سابقه شد؛ به طوری که قیمت نان ۹۰ درصد و قند و شکر ۳۳ درصد افزایش یافت. (ص ۸۶) وضعیت ناگوار کشور در آستانه انقلاب به خوبی در نامه‌ی سید محمد طباطبایی به شاه منعکس است: «علی‌حضرتم مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز است. ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد.» (ص ۸۷)

سیاسی از شاه به اعیان و اشراف که در دوره‌ی رضاشاه به حاشیه رانده شده بودند، بازگشت و آنان دوباره با تمام قوا وارد صحنه‌ی سیاسی شدند. (ص ۱۸۶)

نویسنده کودتای ۲۸ مرداد را نه اقدام سازمان سیا برای نجات ایران از کمونیسم، بلکه آن را اقدام مشترک انگلیس و آمریکا به منظور حفظ کارتل بین‌المللی نفت می‌داند. چون طی این بحران، مهم‌ترین موضوع این بود که چه کسی کنترل تولید، توزیع و فروش نفت را در اختیار داشته باشد. (ص ۲۱۸) به نظر آبراهامیان کودتا پیامدهای بسیار درازمدت و عمیق برجای گذاشت. شاه مصدق را ساقط کرد ولی هرگز از جذب معنوی او خلاصی نیافت. کودتا مشروعیت حکومت سلطنتی را در عصری که روح جمهوری خواهی بر آن حاکم بود، سخت خدشه‌دار کرد. شاه را با انگلیس و قدرت‌های امپریالیستی به‌ویژه سازمان سیا و M۱۶ همراه و مرتبط ساخت. از آن پس در نظر ایرانیان، دشمن اصلی فقط انگلیس نبود، بلکه آمریکا نیز بود.

کودتا جبهه‌ی ملی و حزب توده را نابود کرد و راه را برای ظهور یک جنبش دینی به جای ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم هموار کرد. بنابراین به عقیده نویسنده ریشه انقلاب اسلامی به سال ۱۳۳۲ بازمی‌گردد. (ص ۲۲۴)

فصل پنجم: انقلاب سفید محمدرضاشاه: محمدرضاشاه پس از کودتای ۱۳۳۲، با سرعت تمام به توسعه و تقویت سه ستون نگهدارنده‌ی حکومت پهلوی یعنی ارتش، بوروکراسی و نظام پشتیبانی دربار پرداخت و رویای رضاشاه را برای تکوین یک ساختار دولتی فراگیر تحقق بخشید. البته این امر جز به لطف درآمدهای روبه‌رشد نفت ممکن نشد. ایران به چهارمین تولیدکننده‌ی نفت و دومین صادرکننده‌ی آن تبدیل شد و به‌طور متوسط بیش از ۶۰ درصد درآمد دولت از طریق فروش نفت تأمین گردید. بنابراین دولت ایران به دولت نفتی تبدیل شده (ص ۲۲۶ - ۲۲۵) از میان سه ستون نگهدارنده‌ی رژیم پهلوی ارتش هم‌چنان در موقعیت ترجیحی قرار داشت. بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ بودجه‌ی نظامی دوازده برابر شد. (ص ۲۲۷ - ۲۲۶) شاه و ارتش چنان با هم درآمیخته بودند، که شاه در مصاحبه با یک پژوهشگر آمریکایی، خود را نه مانند لوتی چهاردهم یک دولت، بلکه همانند پدرش یک ارتش نامید. (ص ۲۲۹)

به عقیده‌ی آبراهامیان، تغییرات اجتماعی ایجادشده توسط انقلاب سفید که به منظور جلوگیری از وقوع یک انقلاب سرخ طراحی شده بود، به سه طریق موجب تشدید تنش‌های اجتماعی شد و راه را برای یک انقلاب اسلامی هموار کرد. نخست جمعیت دو طبقه‌ای که در گذشته رژیم پهلوی را معرض جدی‌ترین چالش قرار داده بودند، یعنی روشنفکران و کارگران شهری، بیش از چهار برابر شد. دوم الگوی توسعه موردنظر رژیم - تئوری اقتصادی رشد قطرهای - به‌طور اجتناب‌ناپذیری شکاف بین گروه‌های دارا و فقیر را وسیع‌تر کرد؛ به‌طوری‌که ایران که در دهه‌ی ۱۳۳۰ یکی از مشکل‌دارترین کشورهای جهان سوم به لحاظ توزیع نابرابر درآمد بود، در دهه‌ی ۱۳۵۰ به یکی از بدترین کشورهای جهان تبدیل شد. (ص ۲۵۲ - ۲۵۱)

سوم این که انقلاب سفید و در پی آن افزایش درآمد نفت، به جای پاسخ‌گویی به انتظارات عمومی، موجب افزایش نارضایتی گسترده شد. (ص ۲۵۴ - ۲۵۳)

تنش‌های اجتماعی، رادیکالیسم سیاسی را نه تنها در میان روشنفکران و طبقه‌ی متوسط جدید، بلکه در بین علما و طبقه‌ی متوسط سنتی نیز تشدید کرد. (ص ۲۵۷) به‌طوری‌که تنش بین دولت و جامعه در نیمه‌های دهه‌ی ۱۳۵۰ به نقطه‌ی بحرانی خود رسید. وقتی شاه در اسفند ماه ۱۳۵۴ ضمن انحلال حزب ایران نوین

و مردم، تشکیل حزب رستاخیز را به اطلاع همگان رساند و اعلام کرد «همه‌ی شهروندان وظیفه دارند به حزب ملحق شوند و افرادی که عضو این حزب نشوند لابد «کمونیست مخفی» هستند و این «خیانتکاران» می‌توانند بین رفتن به زندان یا ترک کشور و ترجیحاً عزیمت به شوروی، یکی را انتخاب کنند.» (ص ۲۶۸) در واقع حکومت فرضیه قدیمی «هرکس ضد مانیست با ماست» را کنار گذاشت و این برهان خطرناک را پذیرفت که «هرکس با ما نیست، ضد ماست» (ص ۲۷۵)

به نظر نویسنده، هدف از تأسیس حزب رستاخیز تقویت رژیم، نهادینه کردن هر چه بیشتر سلطنت و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده‌تر برای دولت بود. اما نتایج عملی آن بسیار فاجعه‌بار بود. حزب رستاخیز به جای ایجاد حلقه‌ها و پیوندهای ارتباطی جدید، اندک حلقه‌های موجود را از هم گسست و در نتیجه مخالفان را به جنب‌وجوش انداخت. (ص ۲۷۵ - ۲۷۴)

فصل ششم: جمهوری اسلامی: آبراهامیان می‌نویسد فوران انقلاب صرفاً به سبب اشتباهات لحظات آخر رژیم شاه نبود، بلکه ناشی از فشارهای بیش از اندازه‌ی آن بود که دهه‌های متمادی در اعماق جامعه ایران انباشته شده بود. شاه در سال ۱۳۵۶ عملاً روی چنین آشفتگی قرار داشت و تقریباً با همه‌ی بخش‌های جامعه بیگانه بود. او در عصر ناسیونالیسم و مخالفت با امپریالیسم، با دخالت مستقیم سازمان‌های سیا و M۱۶ در سرنگونی دولت مصدق - نماد ناسیونالیسم ایرانی - به قدرت رسیده بود.

شاه با این تصور که از پشتیبانی مردم به‌صورت گسترده‌تر برخوردار است، به‌طور خصوصی به نماینده‌ی کمیسیون بین‌المللی حقوق دانان، خودستایانه گفته بود که تنها «تیهیلیست»‌ها با وی مخالف هستند. (ص ۲۸۱) اما حوادث انقلاب به‌خصوص آتش‌سوزی سینما رکس آبادان و قتل عام مردم در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، شکافی همانند یک دریا را بین شاه و مردم ایجاد کرد، شکافی که دیگر پرشدنی نبود. (ص ۲۸۵)

به اعتقاد آبراهامیان در روزهای پایانی عمر حکومت شاه، از مجموع سه ستونی که رژیم پهلوی برای پایداری و دوام خود ایجاد کرده بود، ارتش از کار افتاده و فلج شده بود. بوروکراسی به انقلاب پیوسته و پشتیبانی دربار نیز به شدت سرد گردید و دستپاچه شده بود. (ص ۲۸۸)

در ادامه‌ی این فصل از کتاب، آبراهامیان ذیل عناوینی چون: قانون اساسی اسلامی، مرحله‌ی تثبیت، نریمدور و ایران کنونی به بررسی و تحلیل جمهوری اسلامی ایران پرداخته است.

پی‌نوشت

- ۱- آبراهامیان - برنارد، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی، ج ۵، ۱۳۷۷، ص ۹.
- ۲- آبراهامیان، بیرون مقاله‌ی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه‌ی سهیلا تریبی فارسانی، تهران، انتشارات شیرازه، چ اول ۱۳۷۶، ص ب و پ.
- ۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب ص ۷.
- ۴- همان ص ۱۰.
- ۵- بشیریه، حسین، دیباچه‌ی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران، تهران، موسسه‌ی نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۹.
- ۶- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۲.